

ستاره‌ها و باورها در شاهنامه فردوسی

دکتر امیر شالچی

گفته‌اند ریاضی و پزشکی و ستاره‌شناسی دانش‌هایی هستند که ایرانیان در روزگار کهن در پیشرفت و گسترششان سهم بزرگی داشته‌اند. پذیرش این سخن بسیار ساده است، زیرا با نگاهی به پیشینه باستانی ایران می‌توان با چندین چهره بزرگ در هر سه رشته برخورد و با این که بسیاری از سندها از دست رفته، با یک بازنگری به کارنامه دانشی ایران می‌توان نشانه‌های گویایی را از پیشرفتگی آنها را در سده‌ها و هزاره‌های گذشته بازیافت. اما آنچه که ستاره‌شناسی را از دو رشته دیگر جدا می‌سازد، پیوستگی آن به باورهاست. ریاضی و پزشکی هم در سده‌های پیشین آمیختگی بیشتری با باورها و دین‌ها و رسم‌ها داشته‌اند. برای نمونه شاخه‌ای از ریاضی که «جفر» نام داشته و هنوز هم گونه‌ای از آن هستی دارد، از راه ریاضی بخش‌هایی از سرنوشت مردم و منش و خویشان را روشن می‌ساخته و شمارها را دارای نقشی کلان در زندگی همه می‌دانسته. پزشک نیز نمی‌توانسته به خواست و خواهش خود به هر کاری دست یازد و بیشتر از امروز برای برخی از روش‌های درمانی نیازمند دستوره‌های دینی بوده است.

اما جای پای ستارگان بر باورها بسیار بیشتر از اینهاست. در روزگاران کهن ستاره‌شناسی و ستاره‌بینی (طالع‌بینی) در هیچ کجای گیتی از هم جدا نشده بودند و هنوز از دانشمند ستاره‌شناس خواسته می‌شد که سرنوشت کسان را از راه ساعت زایششان آشکار کند. در اوستا بارها و بارها سخن از ستارگان رفته و حتی چهار بخش از یشت‌ها به نام‌های ستارگان است. در بسیاری از

ایران زمین

متن‌های پهلوی نیز گاه با اشاره‌های ستاره‌شناختی ژرفی روبرو می‌گردیم که بررسی‌شان نیازمند دریافت ژرف باورها و آیین‌هاست. در برخی از آنها مانند «بن دهش» ستاره‌شناسی همچون یک دانش رو در رو می‌آید. ستاره‌ها از دیرباز بر زبان پارسی هم کارگر افتاده‌اند. در زبان ادبی واژگان بسیاری مانند «بد اختر» داریم که نشان می‌دهند از نگاه پیشینیان ستاره با سرنوشت پیوند تنگاتنگی داشته. در گویش‌ها نیز چنین است. در گویش کابلی دختر دم‌بختی را که زیبا نباشد، «بد طلعت» می‌گویند، و خوشبخت و کامروا را «ستاره‌دار». در بدخشان «ستاره‌شناس» را به چم فال‌گیر به کار می‌برند و... شاید برای ما ایرانیان باشنده (مقیم) اروپا سخن از ارزش بالا و دیرپای ستارگان در دانش و فرهنگ ایران باستان چندان بسودنی (قابل لمس) نباشد. چون در کمتر شبی آسمان را پاک از ابر می‌بینیم. از فریبایی ناهید (زهره) و خون‌آلودگی بهرام (مریخ) هیچ چیزی پیدا نیست و «روی ماه» هم برایمان چندان بسودنی نیست. زیرا آن هم همیشه زیر ابر نهان است. اما نباید فراموش کرد که نیاکان ما در روزگاران پیشین همواره به آسمان بی‌ابر خود می‌نگریسته‌اند و به آن می‌اندیشیده‌اند و گردش آن را با دگرگونی‌های روی زمین می‌سنجیده‌اند و در جستجوی بازیافت پیوندهای زمین و آسمان بوده‌اند. نوشته‌اند که پور سینا روزی در بازار بره‌ای از مردی خرید، اما خواست بهایش را پس از آن پردازد. مرد گفت که «بره» در دایره برج‌ها در برابر ترازوست، پس پول آن را باید بی‌درنگ پرداخت. این داستان شاید از نگاه تاریخی روی نداده باشد، اما به هر روی نشان می‌دهد که ستاره‌شناسی تا چه اندازه در اندیشه مردم کوچه و بازار جا باز کرده بود که آن فروشنده بره هم تا این اندازه آسمان را می‌شناخته است.

ایران زمین

برای بررسی فرهنگ باستانی ایران از پژوهش ستارگان و پیوستگی آنها با دین و آیین و باورها گریزی نیست. از این راه می‌توان به برخی از پرسش‌ها پاسخ‌های ارزشمندی داد. بار دیگر باید یادآور شد که ستاره‌شناسی بسیار بیشتر از آنچه که پنداشته می‌شود در فرهنگ باستانی ما ریشه کرده. این کاری است که تاکنون چندان کوششی در راهش نشده. شاید ریشه آن در این نهفته باشد که ستاره‌شناسی به هر روی یک دانش است و پژوهشگران باختری به آن نیز مانند ریشه‌های دیگر دانش چندان به آن ننگریسته‌اند و بیشتر به زبان و عرفان پرداخته‌اند.

پژوهش پیوستگی ستارگان و باورها بسیار گسترده‌تر از آن است که برآیندش در یک نوشتار بگنجد. شاید ده‌ها کتاب کلان و پژوهش ژرف هم نتواند همه راستی را بر ما نمایان سازد. روشن است که این کار در توان من نیست. من در این نوشتار تنها می‌خواهم نگاهی بر پیوند ستاره‌ها و باورها در شاهنامه فردوسی بیندازم. شاهنامه که یکی از سرچشمه‌های بنیادین پژوهش فرهنگ باستانی ایران است، در این زمینه هم گفتنی‌های بسیاری دارد و جان سخن را در پایان خود می‌گوید و کار را بسیار پژوهش‌انگیزتر می‌کند.

ستارگان از آن چهرش (طبیعت) هستند، اما در شاهنامه چهره فرهنگی هم به خود می‌گیرند. در لابلای بافت داستان‌ها با آنها برخورد می‌کنیم و با واکاوی‌شان می‌توانیم به برآیندهای تازه و دلچسب برسیم. یادکرد ستارگان در گفتار فردوسی از یک دست نیست و در پیوند با پدیدارهای دیگر بوده در رده‌بندی‌هایی گنجانده می‌شود. در زیر به بررسی برجسته‌ترین یادکرد ستارگان می‌پردازیم:

ایران زمین

الف) ستارگان و پروردگار

کمابیش در همه جای شاهنامه با نمونه‌هایی برمیخوریم که استاد توس در آنها ستارگان و آفریدگار را در پیوند تنگاتنگی آورده است. روشن است که ستارگان از دیرباز در نگاه ایرانیان نشانه‌های هستی پروردگاری یکتا بوده‌اند. گستردگی آسمان، سامان‌مندی و لغزش‌ناپذیری ستارگان پیوسته نشانه‌ای از هستی آفریدگار بزرگ و همه‌دانا، همه‌توانا و حتی یکتا بوده است. از اینجاست که ستارگان از همان روزگار بسیار کهن هم پیوند ژرفی با باورها داشته‌اند. بهترین نمونه آن را میتوان نزد خود اشوزرتشت جست که در سرود نهم اشتودگات می‌گوید:

«اینک از تو می‌پرسم، خدایا، به درستی مرا آگاه ساز. چه کسی نخستین آفریننده و پدر راستی است؟ چه کسی برای خورشید و ستارگان راه استوار کرده؟ از چیست که ماه می‌افزاید و می‌کاهد؟ ای مزدا، همه اینها و دیگر چیزها را می‌خواهم بدانم.» (۱)

در سروده‌ای استاد توس ستاره‌ها و پروردگار چنان تنگاتنگ هم آورده می‌شوند که گویی هر کدام یادآورنده دیگری است:

جز او را مخوان کردگار سپهر فروزنده ماه و ناهید و مهر ۷/۱۱۲/۱۹۳۰ (۲)
خدواند گردنده بهرام و هور خداوند پیل و خداوند مور ۹/۳۳۸/۳۲۹ (۳)

شب و روز و گردان سپهر آفرید چو بهرام و کیوان و مهر آفرید ۷/۲۱۶/۴

ب) ستارگان و بندی

در دسته‌ای دیگر از سروده‌های فردوسی با بندهایی روبرو می‌شویم که اشاره‌ای

ایران زمین

گذرا به بلندی ستارگان است. در پارسی گفتاری هم گاه گازه‌هایی به کار می‌بریم که اشاره‌ای بر بلندی آسمان است. برای نمونه شاید بگوییم: «دادش به آسمان رفت.» چنین اشاره‌هایی به آسمان بلند سخن را می‌آراید و آن را رساتر می‌سازد. فردوسی هم بارها بارها گفتار خود را به آن آراسته و با چنین روش‌هایی سخن خود را هنرآمیزتر ساخته است. اما به جای خود آسمان گاه نام هر یک از ستارگان را آورده است. این ستاره بیشتر کیوان است و روش است چرا. چون کیوان در آن زمان هنوز دورترین ستاره شناخته شده منظومه شمسی بوده:

به سر بر یکی ابر تاریک بود به کیوان تو گفتی که نزدیک بود ۷/۹۸/۱۶۸۶
به کردار ماهی به دریا شود گر از بد گُش بر ثریا شود ۷/۱۷/۱۹۰
به ایران و بابل نه کِشت و درود به چرخ زحل بر شدی تیره دود
۹/۳۴۱/۳۶۸

پ) ستارگان و زیبایی

ستارگان و زیبایی‌شان هم در زبان پارسی به خوبی جا افتاده است و بهترین نشانه آن هستی در آمیزه‌های پرشماری از «ماه» است که آهنگ از همه آنها «زیبارو» ست. برای نمونه فردوسی بارها در آمیزه‌های «ماه‌چهر، ماه‌دیدار و ماه‌چهره» را به کار برده (۴). اما وی در این زمینه نیز به همین بسنده نکرده و به زیبایی و فریبندگی ستارگان دیگر به ویژه ناهید هم اشاره‌هایی کرده است: که روشن بدی در شب تیره چهر چو ناهید رخشان شدی بر سپهر
۹/۲۲۴/۳۵۸۵

از آن دو ستاره یکی چنگ زن دگر لاله رخ چون سهیل یمن ۷/۲۷۳/۱۶۲

ایران زمین

نشست از بر تخت خورشید چهر ز ناهید تابنده تر بر سپهر ۷/۲۳/۳۰۲
اما خورشید گاهی هم به زردی و بیماری پیوند می‌یابد:
بشد آسیابان دو دیده پر آب به زردی رخساره چون آفتاب ۹/۳۶۲/۶۳۳

ت) ستارگان و ستاره‌بینی

یادکرد از ستارگان در بسیاری از بندهای شاهنامه از گونه‌هایی که پیش‌تر از این برشمردیم نیست، بلکه چمی (معنایی) ستاره‌بینانه (۵) (آسترولوژیک) می‌یابد. پاره‌هایی از آنچه را که در شاهنامه از این نگاه آمده می‌توان با ستاره‌بینی امروزی روشن ساخت. زیرا که ستاره‌بینی امروزی هم ریشه در همان ستاره‌بینی دوره شاهنامه یا حتی دانش ستاره‌شناسی پیش از آن دارد. پیوند دادن سرنوشت با ستارگان در فرهنگ ما هم ریشه دور و درازی دارد و گزاره‌های بسیاری در زبان ما درستی این سخن را آشکار می‌سازند. تا جایی که «اختر» در زبان ما به چم طالع است. استاد توس در غزلی می‌گوید:

شبی در برت گر برآسودمی سر فخر بر آسمان سودمی

قلم از کف تیر بشکستمی کلاه از سر ماه بر بودمی (۶)

«تیر» ستاره نویسندگان بوده و هست و از نگاه ستاره‌شناسی پیوندی نزدیک با هوش و خوش‌نویسی هم دارد. برخی از ستاره‌بینان ویژگی‌های آن را در «ارتباط، هوش، خرد» پالیده (خلاصه) کرده‌اند (۷). یادکرد تیر در غزل فردوسی نیز نشان می‌دهد که ستاره‌شناسی در آن زمان تا چه اندازه برای مردم شناخته شده بود، زیرا سرایندگان به ویژه در روزگار فردوسی بیشتر سخنی می‌گفته‌اند که برای مردم دست‌کم دریافتنی باشد. اینجاست که ستارگان دیگر همان اخترانی که نشانه هستی پروردگار و بهره‌مند از بلندی و زیبایی بودند، نیستند، بلکه به دانشی کهن پیوسته می‌شوند. با این همه پیش از آن که به

ایران زمین

بررسی ژرف تر این جستار بپردازیم، باید یادآوری کنیم که بسیاری از سخن‌هایی که در شاهنامه آمده نه سخن خود فردوسی بلکه گفتارهای دیگران است که او به نظم آراسته (۸)، اگرچه رهنمودی بر اینکه خود او ستارگان را سرنوشت‌ساز نمی‌دانسته در دست نیست.

برای نمونه یکی دانستن طالع و اختر و یا پیروی سرنوشت از ستاره را به روشنی می‌توان در این بیت‌ها دید:

برآمد برین گاه یک روزگار فروزنده شد اختر شهریار (۹)

که اکنون به دریا نیاز آمدت کنون اختر بدفراز آمدت (۹)

۱ ستارگان و تازش تازیان

از این دست بیت‌ها را می‌توان در جای جای شاهنامه پراکنده یافت، اما دردا که بیشتر از هر کجا در پایان شاهنامه با آنها روبرو می‌شویم. پایان شاهنامه چنان اندوه‌انگیز است که از دیرباز به کنایه گفته‌اند: «شاهنامه آخرش خوش است!» اما هنگامی که این خوشی! را می‌شکافیم جای پای باور به شگون و بدشگونی ستارگان را هویداتر از پیش می‌بینیم. ایران‌شناسان شمارمندی درباره ریشه شکست ایران ساسانی از تازیان سخن گفته‌اند، اما آنچه که در سروده‌های فردوسی بسیار بچشم می‌خورد، دلسردی است که در پس باور به ستارگان در دل سران ایران جای گرفته بوده است. رستم که به پیکار با تازیان فرستاده شد، خود ستاره شناس بود و آینده را هیچ خوب ندید! در اینجا بهتر است نگاهی بر پیوند ستارگان با ژرف‌ترین، ناپذیرفتنی‌ترین، پرسش‌انگیزترین و نابخشودنی‌ترین رویداد سراسر پیشینه میهنمان یعنی چیرگی تازیان بر ایران

ایران زمین

بیندازیم.

یزدگرد رستم را به رویارویی با تازیان روانه می کند و:
ستاره شمر بود و بسیار هوش به گفتار موبد نهاده دو گوش...

۹/۳۱۳/۲۵_۲۶

بدانست رستم شمار سپهر ستاره شمر بود و با داد و مهر
همی گفت کاین رزم را روی نیست ره آب شاهان بدین جوی نیست
بیاورد صلاب و اختر گرفت ز روز بلا دست بر سر گرفت
یکی نامه سوی برادر به درد نوشت و سخن ها همی یاد کرد...

۹/۳۱۳/۳۰_۳۴

نکته دلچسب این است که رستم پیش از آن که صلاب بیاورد و اختر بگیرد
می گوید که آن رزم را روی نبوده و آب شاهان در آن جوی نبوده است! به هر
روی وی در نامه نه چندان کوتاهش به برادر خویش خود را باخته است و این
خودباختگی را از پژوهندگی خود می داند:

دگر گفت کز گردش آسمان پژوهنده مردم شود بد گمان
گنه کارتر در زمانه منم از ایرا گرفتار اهرمنم
که این خانه از پادشاهی تهیست نه هنگام پیروزی و فرهیست
وی واکاوی ستاره بینانه خود را بی درنگ در سه بیت می آورد و ما در آینده
به واکاوی آن سه بیت خواهیم پرداخت:

ز چارم همی بنگرد آفتاب کزین جنگ ما را بد آید شتاب
ز بهرام و تیر است ما را گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند
همان تیر و کیوان برابر شدست عطارد به برج دو پیکر شدست...

۹/۳۱۴/۳۸_۴۰

ایران زمین

اما برای دریافت گفتار و واکاوی «ستاره شمر بسیار هوش» ناچار باید اندکی به پیش‌درآمد ستاره‌شناسی کهن که با ستاره‌بینی امروزی همخوان است بیندازیم.

۴ نگاهی به پیش‌درآمد ستاره‌شناسی کهن

اگر ما مردمان سده بیست و یکم شبی بی‌ابر بر جای بلندی برویم و به آسمان بنگریم، باز هم مانند ستاره‌شناسان چند سده پیشتر زمین را مرکز جهان خواهیم دید، هرچند می‌دانیم که چنین نیست. به هر روی، چشمان ما دور دست‌ها را نمی‌بیند و ما در میان چشم‌رس خود ایستاده‌ایم. ستارگان بی‌شماری که می‌بینیم، دسته دسته پیکرهایی را می‌سازند که از روزگار کهن به چیزی مانده شده و نام آن را گرفته‌اند، نام‌هایی مانند شترگاپلنگ (زرافه)، خرگوش، بادبان و قو و جز اینها. اما ستارگان منظومه ما تنها بر روی کمربندی از آنها می‌گردند. این کمربند از پیکرهایی ساخته می‌شود که همان برج‌های دوازده‌گانه هستند. خورشید در یک سال یک بار همه برج‌ها را در می‌نوردد و سال ما که خورشیدی است از همین جا پدید آمده. گذشته از خورشید دیگر ستارگان منظومه نیز این راه را می‌پیمایند، اما با شتاب‌هایی که ویژه هر کدام از آنهاست. برای نمونه ماه همه این راه را در بیست و هشت روز پشت سر می‌گذارد. پس هویداست که ماه باید به خورشید برسد، یا گزاره دیگر به همان پایه (درجه)‌ای برسد که خورشید در آن است. این را در ستاره‌شناسی کهن اِتّصاف یا به گفته فردوسی «برابری» می‌نامند. روندگان (سیارات) و خورشید همواره حالت‌های گوناگونی به هم می‌گیرند. ماه می‌تواند در راه خود به جایی که درست روبروی کیوان است برسد. اگر بهرام در برج یکم

ایران زمین

باشد، شاید ناهید در برج پنجم باشد و گوشه (زاویه) صد و بیست پایه با آن بسازد. هر کدام از ستارگان در پایه‌ای از یک برج جای دارند و پس از پیمودن یک یا چند پایه می‌توانند از برج پیشین برآمده و گام در برجی که پس از آن است بنهند.

هر کدام از چیزهایی که تا اینجا از آنها سخن گفتیم، برای خود حکمی هم دارند. هر کدام از برج‌ها ویژگی‌های خود را داراست. برای نمونه برج دوازدهم که «ماهی» است و کمابیش با اسفند برابر، جایگاه احساس و باورهاست. «بز» که برج دهم است به بلندپروازی و سازماندهی برمی‌گردد. ستاره بینان برآند که هر برج تا اندازه‌ای ویژگی‌های خود را به کسی که در آن زاده شود می‌دهد. از دیگر سوی هر کدام از ستاره‌ها هم ویژگی‌های چونی (کیفی) خود را داراست. کیوان بدشگون بزرگ است و بهرام (مریخ) بدشگون کوچک. برجیس (مشتري) شگون بزرگ و ناهید شگون کوچک است. ستاره‌های دیگر خنزک (خنثی) هستند. گوشه‌ای که ستاره‌ها نسبت به هم پیدا می‌کنند هم بسیار کاری است. گوشه (زاویه) ۱۲۰ پایه بسیار شگون دارد. گوشه ۹۰ پایه بدشگون‌ترین است. ۱۸۰ پایه را برخی بدشگون و برخی بسته به ستاره‌های مربوطه دانسته‌اند. چنین است که با آن که ستاره‌شناسی باستانی هنوز برخی از ستارگان منظومه را نمی‌شناخت و به برخی حالت‌های آنها هم نگرشی نمی‌کرد، اما پیچیده بود، چون ستارگان در یک زمان پیوندهای گوناگونی با هم داشتند و ستاره‌بین نمی‌توانست از یک آسمان در یک زمان چند برداشت ناهماهنگ بکند.

۴) کوشی در دریافت واکاوی ستاره‌بینانه رستم

ایران زمین

اکنون به سخن رستم برگردیم. نخستین بیت ستاره شناسانه او این بود:
ز چارم همی بنگرد آفتاب کزین جنگ ما را بد آید شتاب
نگریدن و نگرستن و نظر کردن در ستاره شناسی کهن به چم جای گرفتن یک
ستاره در حالتی ویژه نسبت به دیگری بوده (۱۰). حالت های بنیادین، یک دوم
(۱۸۰ پایه)، یک سوم (۱۲۰ پایه) و یک چهارم (۹۰ پایه) بوده که حالت
سومی بدشگون بوده است. «چارم» در گفتار رستم بی شک همان یک چهارم
همه آسمان (۳۶۰) پایه است که چنان که گفتیم بدشگون دانسته می شده. اما
روشن نیست که این گوشه نسبت به چه بوده.
سپس می گوید:

ز بهرام و زهره است ما را گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند
از این بیت چندان چیزی نمی توان دریافت، چون درباره حالت های آن هیچ
روشنگری داده نشده است. بهرام ستاره دلاوری و تاخت و تاز و انجام کارهاست
و اگر در پایه بدشگونی با ستاره های دیگر بیفتد، می تواند مایه گونه هایی از
بددلی و شکست در پی تازش و بد از آب در آمدن کنش های انجام شده
گردد. زهره ستاره مهر و زیبایی و هنر است، اما گفته نشده که رستم چرا گزند
در آن دیده است.

همان تیر و کیوان برابر شدست

چنان که گفتیم کیوان بدشگون بزرگ است. تیر و کیوان از نگاه ستاره شناسی با
هم ناسازگار بوده اند: «بدان که آفتاب ضد زحل است و زحل ضد قمر و قمر
ضد مریخ و مشتری ضد زحل و عطارد ضد زحل» (۱۱) از این روی گرد
آمدن آنها در یک پایه می توانسته درگیری های بزرگی را برانگیزد. از نگاه
ستاره شناسی امروز برآیند برابر شدن تیر و کیوان اینهاست: «آشفتگی، باز

ایران زمین

داشته شدن از چیزی یا کاری، رشک، ناسازگاری، خیر سنگدلانه، کاستی و سرزنش.» (۱۲) دلچسب است که اگر دنباله داستان را تا به پایان بررسی کنیم با نمونه‌های گویایی از همه اینها برمی‌خوریم.

عطارد به برج دو پیکر شدست

از این که از نگاه ستاره‌بینی رفتن تیر (عطارد) به برج دو پیکر بدشگونی داشته باشد و یا به گونه‌ای بر جنگ و درگیری، بد کارگر افتد چیزی نیافتم. اما شاید این جابجایی، گوشه (زاویه) بدشگونی با برجی که ایران از آن بوده می‌ساخته و از این روی آسیبی در آن دیده باشد. «پرشیا» از آن برج گاو است که کم و بیش همان اردیبهشت می‌باشد.

تیر هم مانند رَوندگان دیگر برای رفتن به برج دو پیکر باید از گاو بیرون بیاید. ایران از آن برج ماهی است و عراق از آن سنبله. پس ستاره‌ای که پای بر برج دو پیکر گذارد، با برج‌های ایران و عراق ۹۰ پایه شده و بر هر دوشان آسیب می‌رساند. (به دایره برج‌ها بنگرید) البته این تنها گمانی است و بس و ما با روشنگری اندکی که در دست داریم درباره واکاوی رستم چیز بیشتری نمی‌توانیم بگوییم.

اگر اندکی باریک شویم می‌بینیم که رستم در واکاوی خود از همه ستارگان منظومه خورشیدی که در زمانش شناخته شده نام برده به جز ماه. چرا؟ چنان که پیشتر گفتیم ماه از همه ستارگان دیگر تیزتر برج‌ها را پشت سر می‌گذارد و از همین جاست که کارگریش (تاثیرش) گذراست و بیش از یک ساعت و نیم کارگر نمی‌ماند و پرشتاب جای خود را دیگر می‌کند. پس اگر هم ماه بدشگون بود، رستم می‌توانست با اندکی درنگ بدشگونی آن را پشت سر گذارد و با اندکی شکیبایی به زودی در زمانی شایسته یا دست کم تهی از بدشگونی به

ایران زمین

جنگ درآید. اما از دیگر سوی کارگری ستارگان دیگر هم چندان ماندنی نیست و هیچ کدام بیش از دو روز کارگر نمی ماند. آیا از هنگام نگاه وی به اُسترلاب (اُسطراب) تا زمان رزمیدن زمان بسنده ای نگذشته بود؟ اگر بینگاریم که همه این حالت‌ها بدشگون بوده‌اند هم باید در یاد داشته باشیم که همه آنها حالت‌هایی گذرا هستند. ستاره بینان امروزی سه رونده اورانوس و نپتون و پلتون را که بسیار کندرو هستند به دوره‌ها و تاریخ برمی گردانند و بسیاریشان برآند که جنبش این ستاره‌هاست که دوره‌های زندگی مردمان را ساخته و روندگان دیگر بسیار شتابناک‌تر از آن هستند که سده‌ها را دگرگون سازند.

۴) جای پای ستارگان در دنباله داستان

رستم در دنبال نامه‌ای که برای برادرش نوشته باز هم از ستاره‌ها سخن می‌گوید:

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر کز اختر همه تازیان راست بهر...
۹/۳۲۰/۹۰

چنین بی‌وفا گشت بر ما سپهر دژم گشت و از ما ببرید مهر...
۹/۳۲۰/۱۱۸

اما دیگر سرانی که به رویارویی تازیان آمده بودند، خود را به چنگال سرنوشت نسپرده بودند. آنان هیچ خود را ناتوان نمی‌یافتند و گمان می‌کردند با دست چربی دشمن را گوشمالی خوبی خواهند داد. به این نکته باید خوب در نگریست زیرا که بسیاری از تاریخ‌نویسان کوشیده‌اند این نکته را وارونه پدیدار سازند و بهترین زمینه چیرگی تازیان و حتی نشانه محبوبیت آنان در میان توده مردم ایران بدانند! این سخن خود رستم است:

ایران زمین

بزرگان که در قادیسی با منند دُرشتند و بر تازیان دشمنند
گمانند کاین بیش بیرون شود ز دشمن زمین رود جیهون شود
ز راز سپهری کس آگاه نیست ندانند کاین رنج کوتاه نیست...
۹/۳۲۰/۱۲۳-۱۲۵

رستم نامه‌ای به سعدوقاص می‌نویسد تا مگر از جنگ پیشگیری شود. اما
سعد تازی همچنان سر تازش دارد و این را در نامه‌ای به رستم آشکار
می‌سازد. رستم نیز چاره‌ای جز جنگ نمی‌بیند و می‌خواهد دلآوری ورزد، اما
باز هم یاد آسمان گوژپشت وی را کمی سسست می‌کند. وی به تازی آورنده
نامه می‌گوید:

همان کژ پرگار این گوژپشت بخواهد همی بود با ما درشت ۹/۳۲۷/۲۱۷
جنگ آغاز می‌شود. ایرانیان از تشنگی به ستوه می‌آیند و رستم در گرد و
غبار سختی که رزمگاه را گرفته بوده سعد را درست نمی‌بیند و به دست او
کشته می‌شود. ایرانیان شکست می‌خورند و یزدگرد با خردمندان به رایزنی
می‌نشینند. برآیند رایزنی آن است که وی برای دریافت کمک به خراسان رود.
اما در این کار هم شکی دارد که از باور به ستاره‌های گردی آب می‌خورد که
که روشن نیست می‌خواهند به کدام سو بگردند و به که مهر ورزند:
ببینیم تا گرد گردان سپهر ازین سو کنون بر که گردد به مهر
۹/۳۳۶/۳۱۵

یزدگرد نامه‌ای به مرزبانان توس می‌فرستد و داستان شکست را باز می‌گوید و
کار را کار اختر می‌داند:
همانا که آمد شما را خبر که ما را چه آمد ز اختر به سر...
۹/۳۴۰/۳۵۹

ایران زمین

چنین گشت پرگار چرخ بلند که آید بدین پادشاهی گزند ۹/۳۴۱/۳۶۳
گویا این تنها باور به آسمان نبوده که در دربار ریشه دوانده بوده، خواب گزاری
هم جایگاه ویژه‌ای داشته و در آن هنگام ته دل شاهنشاه را تهی می‌کرده:
که نوشین‌روان دیده بود این به خواب کز این تخت بپراکند رنگ و آب
۹/۳۴۱/۳۶۵

یزدگرد به توس نزد ماهوی سوری می‌رود. وی به شاه نارو می‌زند و شاهنشاه
پس از مردانگی که در درگیری از خود نشان می‌دهد، می‌گریزد و به آسیابان
پناه می‌برد. ماهوی سوری درمی‌یابد که وی در آسیابان پناه گرفته و از آسیابان
می‌خواهد که او را بکشد. موبدان و دانایان او را از انجام این کار سرزنش
می‌کنند، اما این کار انجام می‌پذیرد. ماهوی خود را شاه می‌خواند و بیژن
به کین خواهی شاه به جنگ او می‌آید و آن کژپیمان و هر سه پسرش را در
آتش می‌افکند و مردم همچنان از ماهوی سوری بیزار می‌مانند:
همان جایگه آتشی برفروخت پدر را و هر سه پسر را بسوخت
از آن تخمه کس در زمانه نماند وگر مانند هر کو بدیدش براند...
۹/۳۸۹/۸۳۸-۸۳۹

داستانهای شاهنامه در همین جا به پایان می‌رسد، اما داستان تازیان هم مانند
داستان ستارگان تا امروز دنباله یافته است.

ت) سخن فرجامین

**کاش رستم بی‌نگریستن به ستارگان به جنگ تازیان رفته
بود!**

ایران زمین

زیرنویس ها

- ۱- جعفری، علی اکبر، گاتها سروده های پاک زرتشت، انجمن دوستان زرتشت، برلن، ۱۹۹۳، برگ ۸۵
- ۲- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، پوش هفتم، تصحیح متن به کوشش م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، آکادمی علوم اتحاد شوروی، اداره انتشارات «دانش» شعبه خاور، مسکو، ۱۹۶۸. شماره های داده شده از چپ به راست پوش، برگ، و شماره بیت در داستان می باشد.
- ۳- پوش نهم همان شاهنامه که چاپ سال ۱۹۷۱ است.
- ۴- Wolf Fritz; Glossar zu Firdosis Schahname, Reichdrucherei Berlin 1935
- ۵- استرونومی و آسترولوژی در گذشته هر دو ستاره شناسی نامیده می شده اند. ما آسترولوژی را که «طالع بینی» نام گرفته، ستاره بینی نامیدیم، چه اختر به چم طالع هم هست.
- ۶- صفا، ذبیح الله، گنج سخن، شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان، پوش یکم، از رودکی تا انوری، چاپ سوم، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۹
- ۷- Orion Rae; Astrologie fur Dummies, Boon MITP Verlag, 2002
- ۸- شوربختانه برخی از ایرانیان این نکته را فراموش می کنند و گاه بیت هایی از شاهنامه را اینجا و آنجا می خوانند و می گویند این نگاه و گفتار فردوسی است. اما بسیار پیش می آید که آن بیت ها از جایی از شاهنامه آورده شده که سخن کس دیگری بوده و استاد توس تنها آن را به زبان سرایش درآورده. برابرگذاری متن پهلوی «کارنامه اردشیر بابکان» با سروده آن در شاهنامه نشان می دهد که استاد فردوسی تا چه اندازه به متن های در دست خود پای بند

ایران زمین

بوده و چیزی را کم و زیاد نمیکرده است، یا باریک‌سنگانه‌تر بگوییم در داستان‌ها هیچ دست نمی‌برده و شاید گاهی در پیش‌درآمد یا پایان داستان، سخن دل خود را می‌افزوده. بیت‌های بدپیام زیر را بسیار از ایرانیان شنیده‌ایم:

از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان و نه ترک و تازی بود سخن‌ها به کردار بازی بود...

کسانی که این بیت‌ها و سروده‌های پس از آن را پیوسته می‌خوانند و راز درماندگی ایران را می‌خواهند در این گفتار زرین فردوسی بجویند و دانسته و ندانسته خود را تافته جدا بافته از همان ایرانیان آمیخته نژاد بدانند، در نمی‌نگرند که این گفتاری است که رستم فرخزاد در نامه به برادرش با او در میان می‌گذارد و نگاه فردوسی نیست! این بخشی از پیش‌بینی رستم پیش از جنگ با تازیان است و ریشه در بدبینی دارد که او از راه ستاره‌بینی به آن رسیده بود. گمان می‌کنم که استاد توس بر خوانندگان سروده‌های خود ارزشی بیش از این می‌گذاشته که سراسر زندگی‌اش را با شیفتگی به ایشان و فرهنگشان پیشکش کرده است.

۹- لغت نامه دهخدا

۱۰- دهخدا در لغت‌نامه «نگریدن» ستاره‌شناسی را به «نظر» برگردانده و نظر را به نقل از «کشاف اصطلاحات الفنون» چنین چم کرده: «بودن دو شیء است به وضع خاص در فلک، اگر دو ستاره در جز واحدی مجتمع نشده باشند، چنان که تسدیس (یک ششم)... تربیع (یک چهارم)... تثلیث (یک سوم)... مقابله (یک دوم)».

۱۱- از نسخه خطی بی‌نامی که به شماره m.s. or.oct.266 در کتابخانه دولتی برلن نگهداری می‌شود.

ایران زمین

Weiss, C.Joachimi, Dasganz personliche Tageshoroskop2002-۱۲
Steinbock, Wilhelm Heyne Verlag Munchea 2001

ä,œ yhZz

در این نوشتار واژگان پارسی کم کاربردی هم به کار رفته که در اینجا آنها را فهرست می‌کنیم و به چینه (ترتیب) الفبا همراه سرچشمه‌هایشان را به دست خواهیم داد. به امید آن که پارسی‌نویسان دیگر هم از انجام چنین کاری کوتاهی نورزند و واژگان خود را اندیشه‌پذیرتر سازند.

استرلاف: اسطرلاب. شادروان موید شهزادی این واژه را ساخته از دو بخش استر به چم ستاره و لاف به چم گفتن دانسته آن را ستاره‌گو معنی می‌کرد و پارسی یا دست‌کم ایرانی می‌دانست. از این رو ما آن را با وات تازی «ط» ننوشتیم.

باشنده: مقیم (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ)

بد طلعت: دختر دم بخت اما زشت. این واژه را کابلی‌ها به کار می‌برند.

برجیس: مشتری (برهان قاطع)

بسودنی: ملموس (دهخدا)

بهرام: مریخ (برهان قاطع)

پالیده: خلاصه (برهان قاطع)

پایه: درجه (دهخدا)

چم: معنی (برهان قاطع)

چونی: کیفیت (دهخدا)

چهرش: طبیعت (فرهنگ پهلوی فره‌وشی)

چینه: ترتیب (از گویش گنابادی در فرهنگ گویشی خراسان بزرگ)

ایران زمین

خنزک: خنشی (فرهنگ پهلوی فره‌وشی)

دوپیکر: جوزا (برهان قاطع)

رونده: سیاره. در برهان قاطع «روندگان عالم» را سبعة سیاره چم کرده و معین «روندگان آسمان» را به چم سیارگان آورده.

ستاره دار: خوشبخت و باصلابت (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ)

ستاره شناس: فال بین (فرهنگ گویشی خراسان بزرگ)

شترگاوپلنگ: زرافه (فرهنگ نظام)

کارگری: تاثیر (از جاودان نامه افضل الدین کاشی در مقدمه لغت نامه دهخدا)

گوشه: زاویه (دهخدا)

ناهید: زهره (برهان قاطع)